در «نوجوانه» بخوانید:
سه‌راهی کمک در دهه دوم عمر

گفت‌وگوی «بوق اشغال» با حسین انتظامی
جام‌جم، عشق اول من است

جام جم
روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران
www.jamejamdaily.ir
پنجشنبه ۲۲ آبان ۱۳۹۹ | ۲۶ ربیع‌الاول ۱۴۴۲ | ۲۰ صفحه | سال بیست‌ویکم - شماره ۵۸۰۱ | استان تهران و البرز ۲۵۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۵۰۰ تومان | Thursday - November 12, 2020

۲۰

کمتر از یک ماه مانده به ارائه بودجه ۱۴۰۰ به مجلس، آیا امسال شاهد اصلاحات ساختاری بودجه خواهیم بود؟

یکشنبه سرنوشت‌ساز مجلس

قرار است روز یکشنبه ۱۲ حکم قانونی اصلاح ساختار بودجه به تصویب نمایندگان مجلس برسد

۳

گزارش میدانی از سرپل ذهاب و مناطق زلزله زده کرمانشاه ۳ سال پس از شبی که تاریک‌ترین شب اهالی این منطقه بود

پس‌لرزه‌های زلزله‌زدگی

۱۸

مغازه‌داران بسیاری به طرح ممنوعیت از ساعت ۱۸ بی‌توجه هستند و دراین ساعت، ترافیک نیز سنگین‌تر شده‌است

عبور از ساعت ۱۸

رکوردها هر روز شکسته می‌شود، دیروز آمار مرگ، ابتلا و تعداد بستری‌های بدحال شکسته شد؛ دیروز کرونا جان ۴۶۲ نفر را گرفت، ۱۱هزار و ۷۸۰ بیمار جدید را مبتلا و ۵۶۰۱ نفر را در وضعیت شدید بیماری قرار داد. این اعداد تلخ تیتر می‌شود و گواهی می‌دهد محدودیت‌هایی که تاکنون در نظر گرفته‌شده حریف کرونا نیستند، آخرین محدودیت که امروز سومین روزش را تجربه می‌کند منع فعالیت کسب و کارهای گروه ۲، ۳، ۴، بعد از ساعت ۱۸ است و دیگر محدود شدن ساعت استفاده از حمل و نقل عمومی، طرح‌هایی که هرروز انتقادات بیشتری به آنها وارد می‌شود. گشت و گذار در سطح شهر نیز روی نقاط ضعف این طرح‌ها مهر تایید می‌زند. عقربه‌های ساعت از ۱۸ عبور کرده‌اند، اما تکاپو در تهران مانند ۹ ماه پیش که اثری از کرونا نبود جریان دارد و نشان می‌دهد، محدودیت‌های تازه به هیچ عنوان نمی‌تواند جلوی کرونا و حتی فعالیت کسب و کارها را بگیرد...

۱

عکس: نمایی از فیلم «دادگاه شیکاگو ۷»

بررسی فیلم «دادگاه شیکاگو ۷»

که واقعیت‌هایی را از دستگاه حاکمه آمریکا نشان می‌دهد

پشت‌پرده‌های آمریکا روی پرده

+ فرضیه‌های مختلف درباره ادعاهای ترامپ و پمپئو برای بازگشت به کاخ سفید / ۸

۱۰ - ۱۱

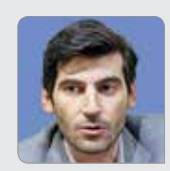

تحلیل آتش‌بس میان ارمنستان و آذربایجان در گفت‌وگو با شعیب بهمن

نقشه غربی برای قفقاز

۲

مدیران، گویندگان و تهیه‌کنندگان رادیو از زنده‌یاد محمدحسین نورشاهی می‌گویند

پرواز همای رادیو

۷

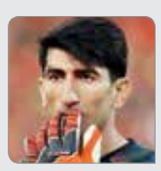

پیش بینی جدایی زودهنگام علیرضا بیرانوند از تیم آنتورپ بلژیک

بیرو؛ خلاف جهت رویاها

۴

یادداشت

زلزله کرمانشاه، اتحادی که اندوه را به امید تبدیل کرد

هوشنگ بازوند
استاندار کرمانشاه

زلزله ۲۱ آبان سال ۱۳۹۶ استان کرمانشاه یکی از بحران‌هایی است که گمان می‌کنم به دلیل آن‌که جمهوری اسلامی ایران سربلند از آن بیرون آمد، همواره در تاریخ کشور ماندگار باشد. این زلزله نمادی از اتحاد و انسجام ملی بود و تمام ارکان نظام دست به دست هم دادند تا مشکلات مردم در کوتاه‌ترین زمان ممکن رفع شود. حضور پرخیر و برکت رهبر معظم انقلاب در کنار مردم زلزله زده، نقطه عطفی در تسهیلگری و سرعت بخشیدن به اقدامات لازم در مقاطع مختلف زلزله و بازسازی بود که جا دارد از حضور ایشان صمیمانه قدردانی کنیم. از سوی دیگر، رئیس جمهور و هیات دولت نیز با حضور خود در کنار مردم باعث دلگرمی آنها شدند. حیف است زمانی که از زلزله کرمانشاه یاد می‌کنیم تقدیر و تشکر جانانه‌ای از مردم کشور ایران اسلامی نداشته باشیم که در رقم زدن این انسجام ملی سهیم بودند و کمک‌های بسیاری را روانه مناطق زلزله‌زده کرمانشاه کردند. مردم مناطق زلزله‌زده کرمانشاه مرزدارانی بودند که در ایام دفاع مقدس هشت سال در برابر گلوله دشمن سینه سپر کردند تا خسارت به ایران اسلامی و مردم وارد نشود و در ایام زلزله مردم ایران این فداکاری کرمانشاهیان را جبران کردند. اگرچه روزگار زلزله کرمانشاه روزگار سختی بود، اما با اتحاد و همدلی که ایجاد شد آن روزهای سخت را پشت سر گذاشتیم و امروز امید به زندگی مردم این منطقه بازگشته است. امروز اگر نگاهی به شهر سرپل ذهاب بیندازیم تصور نمی‌شود این شهر سه سال قبل درگیر چنین زلزله بزرگی بوده است. در جریان زلزله به بزرگی ۷/۳ آبان سال ۱۳۹۶، نزدیک به ۱۳۰ هزار واحد مسکونی، تجاری، کشاورزی، اقتصادی، صنفی و... تخریب شد یا آسیب دید که از این تعداد حدود ۱۰۷ هزار واحد مسکونی بود. از این ۱۰۷ هزار واحد مسکونی ۶۷ هزار واحد نیازمند تعمیرات و مقاوم‌سازی بود و ۴۱ هزار واحد دیگر به طور کامل تخریب شده یا مقاومت خود را از دست داده بود و باید از نو ساخته می‌شد. به‌علاوه حدود ۲۲ هزار واحد تجاری، صنفی، اقتصادی و تولیدی نیز در جریان این زلزله آسیب دید و امروز که سومین سالگرد زلزله کرمانشاه است کار بازسازی تمامی حدود این ۱۳۰ هزار واحد تقریبا به اتمام رسیده است، به گونه‌ای که کار در روستاها به طور کامل تمام شده و در برخی شهرها بخش جزئی باقی مانده که در حال اتمام است. خوشبختانه خود مردم نیز به خوبی پای کار بودند و اکنون به سکونتگاه‌های خود برگشته‌اند. این زلزله ۲۰ ثانیه‌ای برای دولت نزدیک به ۱۱ هزار میلیارد تومان هزینه در بخش‌های مختلف ساخت و ساز، تسهیلات، امهال تسهیلات، سود بانکی و... به همراه داشت که دولت با اشتیاق و بدون لحظه‌ای وقفه برای تامین و ابلاغ این اعتبار پای کار بود و در زمان کوتاهی به مشکلات مردم رسیدگی شد.

پیام تسلیت رئیس رسانه ملی در پی درگذشت محمدحسین نورشاهی

رئیس رسانه ملی با صدور پیامی، درگذشت محمدحسین نورشاهی، گوینده پیشکسوت رادیو را تسلیت گفت. به گزارش روابط عمومی رسانه ملی، متن کامل پیام دکتر علی عسکری به شرح زیر است:

انا لله و انا الیه راجعون

درگذشت محمدحسین نورشاهی، گوینده پیشکسوت رادیو را که بسیاری از هموطنان با طنین صدای او بر سر سفره‌های سحر ماه رمضان خاطره‌ها دارند، تسلیت عرض می‌کنم. این گوینده متعهد و اخلاق‌مدار همواره در خاطر مردم و خانواده بزرگ صداوسیما خواهد ماند. از درگاه خداوند تعالی برای آن سعید فقید علو درجات و برای بازماندگان صبر و اجر مسألت دارم.

علی عسکری-رئیس سازمان صداوسیما

گزارش خبری

مغازه‌داران بسیاری به طرح ممنوعیت از ساعت ۱۸ بی‌توجه هستند و دراین ساعت، ترافیک نیز سنگین‌تر شده‌است

عبور از ساعت ۱۸

لیلا شوقی
جامعه

رکوردها هر روز شکسته می‌شود، دیروز آمار مرگ، ابتلا و تعداد بستری‌های بدحال شکسته شد؛ دیروز کرونا جان ۴۶۲ نفر را گرفت، ۱۱هزار و ۷۸۰ بیمار جدید را مبتلا و ۵۶۰۱ نفر را در وضعیت شدید بیماری قرار داد. این اعداد تلخ تیتر می‌شود و گواهی می‌دهد محدودیت‌هایی که تاکنون در نظر گرفته‌شده حریف کرونا نیستند، آخرین محدودیت که امروز سومین روزش را تجربه می‌کند منع فعالیت کسب و کارهای گروه ۲، ۳، ۴، بعد از ساعت ۱۸ است و دیگر محدود شدن ساعت استفاده از حمل و نقل عمومی، طرح‌هایی که هرروز انتقادات بیشتری به آنها وارد می‌شود. گشت و گذار در سطح شهر نیز روی نقاط ضعف این طرح‌ها مهر تایید می‌زند. عقربه‌های ساعت از ۱۸ عبور کرده‌اند، اما تکاپو در تهران مانند ۹ ماه پیش که اثری از کرونا نبود جریان دارد و نشان می‌دهد، محدودیت‌های تازه به هیچ عنوان نمی‌تواند جلوی کرونا و حتی فعالیت کسب و کارها را بگیرد. جالب‌تر اما این است که برخی مشاغلی که باید تعطیل شوند، حتی نمی‌دانند که باید ساعت ۱۸ تعطیل کنند، در الفبای کاری برخی از آنها، تعطیلی و حتی رعایت پروتکل‌های بهداشتی، معنایی ندارد. چادر سیاه شب، افتاده است روی سر شهر؛ تاریکی و باران، کوچه خلوت را بغل کرده‌اند. بعد از گذر از کوچه تنگ اما روشنایی و شلوغی به استقبال می‌آید. ساعت از ۱۸ و ۲۰ هم گذشته است، به بلوار اصلی که می‌رسیم، انتظار این است که مغازه‌ها بسته و در زیر باران پاییزی تردد کم باشد؛ اما همه مغازه‌ها روشن و پرزرق و برق به مشتری‌هایشان خوشامد می‌گویند. در بسیاری از خیابان‌ها ترافیک موج می‌زند.

کدام تعطیلی؟

خیابان منتهی به بلوار شهید بهشتی، پر از نور است. تمام مغازه‌های خیابان باز هستند و مشتری‌ها، خانم، آقا و بچه، با ماسک و بی ماسک، از این مغازه بیرون می‌آیند و می‌روند داخل مغازه‌ای دیگر. خودروها پشت سر هم، ایستاده‌اند در خیابان باریک، ترافیک شده‌است. صدای بوق ممتد خودروهای خیس شده زیر باران، در هیاهوی عابران در پیاده‌رو، گم شده‌است. پسر جوان، لاغر، تکیده و قدبلندی بدون ماسک سرک می‌کشد به بیرون از مغازه‌اش؛ مرد جوان ظروف یک بار مصرف می‌فروشد. اول سرش و بعد تن لاغرش را که در بلوز مشکی پوشانده، بیرون می‌آورد. لیوان چایش را می‌برد سمت دهانش و جرعه‌ای می‌نوشد. می‌پرسیم چرا مغازه‌اش را تعطیل نکرده است؟ عصبانی می‌شود و می‌گوید: «برای چه باید تعطیل کنم؟» و زمانی که از محدودیت ساعت ۱۸ و مغازه‌اش که باید تعطیل شود می‌گوییم، زیر لب ناسزا می‌دهد و بعد بی اعتنا چند قدم برمی‌دارد، به طرف خیابان و سرگرم تماشای راننده‌ای می‌شود که سرش را از پنجره بیرون آورده و بر سر راننده جلویی، داد می‌زند. مرد جوان، پوزخندی می‌زند و بعد رها و آزاد، جرعه‌ای دیگر از چایش را می‌نوشد.

دختر جوان نشسته است پشت میز کوچک و اسکناس‌های چروکیده و تاخورده سبز و آبی را صاف می‌کند. چشمش از پشت ماسک دو دو می‌زند و از پشت شیشه مغازه‌اش، عابرانی را که بدون توجه به باران آرام راه می‌روند، نگاه می‌کند. دختر جوان در مغازه نوشت‌افزار فروشی کار می‌کند، وقتی از تعطیلی می‌پرسیم، با تعجب می‌گوید: «کی گفته است که ما تعطیلیم؟» اعمال محدودیت‌ها آن قدر برایش عجیب است که برای چند لحظه‌ای فقط سکوت می‌کند، بعد اما سکوتش با سوال زنی که دست پسربچه‌اش را در دست دارد، شکسته می‌شود. زن می‌پرسد: «مداد دارید؟» و زن اسکناس‌ها را رها می‌کند روی میز و مدادهایش را می‌چیند تا پسربچه، یکی از آنها را انتخاب کند. پسربچه یکی از مدادها را انتخاب می‌کند و می‌گذارد توی دهانش، تا انتخابش را کامل کند.

مغازه‌ها و پاساژهای بسته

پاساژ سرنبش خیابان بسته است. حتی مغازه‌های اطراف هم بسته‌اند. چند قدم آن طرف‌تر، مردی مسن، در حال پایین کشیدن کرکره پاساژ دیگری است. مرد، مسؤول انتظامات پاساژ است. می‌گوید باید زودتر از این پاساژ را می‌بستند، ولی برخی مغازه دارها مغازه را تعطیل نمی‌کردند. او می‌گوید تابع مقرارت است و باید محدودیت را رعایت کنند تا شاید خطر ابتلا به کرونا کاهش پیدا کند. مرد مسن یقه کتش را بالا می‌کشد و بعد راهش را می‌کشد و در زیر باران می‌رود. خیابان پر از تعمیرگاه خودروست. این را تابلوهای روشن و خاموشی که در خیابان قرار دارد نشان می‌دهد. کرکره بسیاری از مغازه‌ها کشیده شده‌است، نور کم رمق و کم فروغ بالای مغازه، چشمک زنان می‌گوید که مغازه، فروش وسایل یدکی است یا این که نه، مغازه تعویض روغن است. همه مغازه‌ها اما بسته نیستند. مرد روپوش سرمه‌ای، با آچارش از زیر خودرو بیرون می‌آید و می‌گوید: «لنتش مشکل دارد.» از او درباره تعطیلی همسایه‌ها و باز بودن مغازه خودش می‌پرسیم. می‌گوید: «به مشتری که دقیقا ساعت ۱۸ به مغازه من مراجعه می‌کند، بگویم، بسته‌ام؟» بعد دوباره می‌رود زیر ماشین و ناپدید می‌شود.

کسی به ما خبری نداده‌است

در ورودی را می‌توان به سختی دید، در ورودی با تی، جارو، چکش و لوله باریک پوشانده شده‌است. در میان این حجم از شلوغی، مردی جوان بدون ماسک در میان روشنی ایستاده‌است و حواسش به اطراف نیست. به بهانه خرید چکش به داخل مغازه می‌رویم، با شور و هیجان درباره چکش‌های پایه کوتاه و بلندش می‌گوید. وقتی می‌گوییم چرا بعد از ساعت ۱۸ مغازه را نبسته، برای لحظه‌ای مکث می‌کند و بعد با ماسکی که زیر چانه قرار گرفته‌است، دهانش را می‌پوشاند. با چشمانی که مستقیم نگاه نمی‌کند، جواب می‌دهد: «هیچ کدام از مغازه‌ها نبستند، من هم مغازه را نبستم.» او می‌گوید هیچ پیامکی از اتحادیه صنفش به او نرسیده‌است و تا زمانی که اتحادیه به او پیامکی ندهد، نمی‌تواند مغازه‌اش را ببندد. حرف صاحب مغازه وسایل آرایشی هم همین است. مرد جوان ایستاده‌است جلوی در مغازه‌اش و به رفت و آمد پر تردد عابران پیاده نگاه می‌کند. او می‌گوید: «تلویزیون خبری را اعلام کرد که از تعطیلی کسب و کارهایی مانند ما حکایت داشت، حال این که هیچ کسی، نه اتحادیه و نه مسؤولان دیگر، به ما نگفته‌اند، باید ساعت ۱۸ مغازه مان را تعطیل کنیم.» بعد اما حرف نهایی اش را می‌زند و می‌گوید تا زور بالای سرش نباشد، نمی‌خواهد مغازه را در زمان ۱۸ تعطیل کند. او حالا دیگر نطقش باز شده‌است و از فروشی می‌گوید که بعد از ساعت ۱۷ تازه آغاز می‌شود و از کسب و کار خراب روزهای کرونایی می‌گوید. نور چشمک زن مغازه‌های کتاب فروشی، لوازم تحریر و قنادی‌ها در تاریکی و باران، شب سیاه را روشن کرده‌است. حالا باران شدیدتر می‌بارد، انگار که بغض آسمان ترکیده و یک دل سیر دلش هوای گریه کرده باشد، عابرین پیاده، خودروها و مغازه‌ها اما حواس‌شان به اشک‌های تند و آتشین نیست، همه حواسشان به خودشان است، در حال خریدند یا پول‌ها را می‌شمرند و درون دخل می‌گذارند.

چراغ‌های روشن و خاموش طرح جدید

علیرضا رأفتی
روزنامه‌نگار

راستش را بخواهید تازه داشتم سر و سامان می‌گرفتم. دنیا به ما که به گونه‌ای نادر از بیماری چند شاخگی دچاریم خیلی سخت می‌گیرد. در حق ما که دوست داریم همه کارهای جهان را همزمان انجام دهیم یک زندگی آن هم با روزهای ۲۴ ساعته ستم است. فکر کن ساعتی از روز را بروی دنبال فلان کار، ساعتی دیگر را به یاد گرفتن آن یکی کار بگذرانی، ساعتی دیگر مشغله‌ای دیگر و... تازه با خودم کنار آمده بودم که همه اینها را یک کاسه کنم و پشت همان میزی که برای روزنامه می‌نویسم به بقیه هم ناخنک بزنم. خلاصه همه چیز داشت می‌رفت که منظم شود اما طرح ۵۰ درصدی شدن کسب و کارهایی که امکان دورکاری دارند، مطرح شد. دوباره برگشتم به نقطه اول. همان جایی که بعضی روزها را پشت میز تحریریه می‌نشستم و بعضی روزها پشت میز کافه و بعضی روزها زیر پتو.

بالاخره روزگار، روزگار است و آدمیزاد، آدمیزاد. او کارش به هم زدن عادت‌های ماست و ما کارمان عادت کردن به عادت‌های جدید و باز همین چرخه تکراری. هر طوری بود باز به این زندگی و کار در کوله‌پشتی عادت کردم. باز هم صبح به صبح کوله‌ام را انداختم روی دوشم و بساط دورکاری‌ام را کنج همان کافه همیشگی پهن کردم. کافه‌ای که البته حالا میزهایش را با فاصله دو برابر می‌چیند و مدام ضدعفونی می‌شود. دیروز نم باران پاییزی می‌خورد روی شیشه و آسمان کم‌کم تیره می‌شد. ساعت پنج و نیم غروب بود و من روی همان صندلی همیشگی در همان کافه هر روزه مشغول نوشتن بودم و دورکاری. یادداشتی که باید رأس ساعت مشخصی به روزنامه می‌رسید. لابه‌لای خواندن‌ها و نوشتن‌ها و ضرب‌الاجلی که داشت سر می‌رسید، سر بلند کردم و صاحب کافه را بالای سرم دیدم که لبخندی آمیخته با خجالت روی صورتش بود: «ببخشید، دستور ستاد کرونا اینه که از امروز ساعت ۶ همه کسب و کارها تعطیل باشند. باید کافه رو خالی کنیم. عذر می‌خوام ولی دیگه باید کافه رو ترک کنید!»

ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه غروب، در حالی که پشت فرمان و کنار خیابان در ماشین نشسته بودم و ادامه مطلبم را می‌نوشتم به مغازه‌هایی نگاه می‌کردم که همه باز بودند و کافه‌ای که تنها مکان تعطیل آن راسته خیابان بود. همه چراغ‌ها روشن بود به جز همان یکی. شانس ما را ببین! حالا بین این همه مغازه عدل همان کافه باید این قدر قانونمدار باشد.

ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه غروب با وضعیت اسفباری کنار خیابان داشتم به وضعیت جدید زندگی عادت و خودم را برای تغییرات غیرقابل باور بعدی آماده می‌کردم.